

نسبت بین الهیات و تاریخ در آراء ولفهات پانن برگ

زینب سالاری * مجتبی زروانی **

چکیده

یکی از مباحث مهم الهیات جدید مسیحی نسبت ایمان و تاریخ است. سرآغاز این بحث به نقد تاریخی کتاب مقدس باز می‌گردد. آنچه انگیزه پرداختن به تاریخ و نسبت آن با ایمان را به وجود آورده است، ارتباط میان الوهیت (به مثابه یک واقعیت) و دنیایی است که آن را حوادث تاریخی می‌سازد. پانن برگ تحت تاثیر سنت ایده آلیسم آلمان و تفکر فلسفی هگل در باب تاریخ و نیز فضای نقد تاریخی، الهیات مسیحی را در متن مباحث تاریخی مدرن قرار داد و با مواجهه‌ای انتقادی از منظر الهیات به بررسی آن پرداخت. پانن برگ در این راستا می‌کوشد، با ارائه تفسیری هرمنوتیکی از مسأله انکشاف الهی یا وحی متناسب با تفکر تاریخی مدرن، از الهیات مبتنی بر تاریخ رستگاری به الهیات تاریخی روی آورد.

واژه‌های کلیدی

پانن‌برگ، الهیات تاریخی، الهیات مسیحی، نقد تاریخی.

طرح مسأله

الهیات پیشامدرن به تبع شرایط حاکم، تصویری از نگرش و رویکرد تاریخی نداشتند و نحوه تفکر، صرفاً متافیزیکی بود، اما در الهیات مدرن این مبحث

یکی از مباحث مناقشه برانگیز الهیات مسیحی در قرن بیستم، ارتباط میان ایمان و تاریخ است. در

(Criticism)، اصل تمثیل (Analogy) و اصل تلازم (Correlation). ترولتس با کاربرد این اصول در مسیحیت، نسبت گرایی را در مسیحیت پذیرفت. به باور او، مسیحیت به حوزه تاریخ دینی و بشری به طور عام تعلق دارد و نمی‌تواند مدعی حقیقت مطلق باشد. اگر بخواهیم بر خصلت قطعی و نهایی مسیحیت تأکید کنیم، چاره‌ای جز این نداریم که آن را درون یک فرهنگ تاریخی خاص محصور کنیم؛ یعنی مسیحیت تنها برای ما مسیحیان، نهایی و نامشروط خواهد بود. ارتباط با تاریخ و دست کشیدن از وجه مطلق و ورود به حوزه نسبت برای مسیحیت این امکان را فراهم می‌آورد که نامعقول و غیر قابل فهم نباشد. کسی می‌تواند مسیحی باشد که مسیحیت را بخشی از تاریخ گسترده تر نوع انسان منظور کند (نک. جان مک کواری: ۲۲۹). اهمیت ترولتس در آن است که وی روش تاریخی - انتقادی را در ردیابی اهداف خداوند در حوادث تاریخی به کار برد. نکته‌ای که چالش سختی را در میان متألهان مسیحی همزمان و بعد از او پدید آورد. بولتمان اصل بررسی تاریخی مورد نظر ترولتس را پذیرفت، اما در پی آن بود تا ایمان را از موشکافی‌های چنین بررسی‌ای حفظ کند. راه حفظ ایمان از نظر بولتمان با این فرض محقق می‌گشت که دنیای حوادث تاریخی و ممکن الوجودها را با واقعیت الهی متفاوت بدانیم. بنابراین، با جدایی میان قلمرو ایمان و قلمرو تاریخ، ایمان از ابهام و عدم قطعیت حاصل از نقد تاریخی مصون می‌ماند (نک. تفکر دینی در قرن بیستم، جان مک

جای خود را تثبیت کرده است. سرآغاز این بحث به نقد تاریخی کتاب مقدس و به کارگیری روش انتقادی - تاریخی در آن باز می‌گردد. دو نمونه مهم در به کارگیری این روش، یکی در مسأله عیسای تاریخی بود که واکنشی به مسیح شناسی کلیسا محسوب می‌شد و دیگری بحث‌هایی در باب دامنه و گستره زمانی که بر اساس روش تاریخی - انتقادی قیام و احیای مجدد عیسی مسیح در آنها ممکن و قابل دستیابی می‌گشت. هدف این نوشته، پرداختن به موضوع روش انتقادی - تاریخی و تاثیرات آن در الهیات مسیحی نیست. آنچه انگیزه پرداختن به تاریخ و نسبت آن با ایمان را به وجود آورده است، ارتباط میان الوهیت به مثابه یک واقعیت و دنیایی است که آن را حوادث تاریخی می‌سازد. در این حوزه از بحث می‌توان سه شخصیت را پیشرو نامید: ارنست ترولتس^۱، رودلف بولتمان^۲ و ولفهارت پانن برگ^۳. هر یک از سه شخصیت یاد شده رهیافت فکری متفاوتی را خلق کردند. رهیافت نخست که به کاربرد تاریخی گری در مسیحیت باور داشت، از آن ترولتس است. او اعتبار روش تاریخی - انتقادی را که فان رانکه^۴ در قرن نوزدهم بنا نهاد، پذیرفت. ترولتس در مقاله‌ای با عنوان "روش جزمی و تاریخی در الهیات" که در سال ۱۹۸۹ به چاپ رسید، به سه عنصر اساسی روش جدید تاریخی اشاره می‌کند (See: Drescher, 1992:70-72). این سه عنصر عبارتند: از اصل نقادی

1-Ernest Troeltsch
2-Rudolf Bultman
3-Wolfhart Pannenberg
4-Von Ranke

صرفاً پرداختن به دیدگاه‌های پانن برگ در نسبت متقابل الهیات و تاریخ است که در ابتدا زمینه‌های فکری و ابعاد بررسی وی در این خصوص را مرور خواهیم کرد و در نهایت، آرا وی در این زمینه را شرح خواهیم داد.

توجه به جایگاه تاریخ در الهیات مسیحی و نسبت آن با آموزه‌های کلامی مسیحیت، مهمترین بخش از آراء پانن برگ را شامل می‌شود، به طوری که بسیاری از مباحث وی در حوزه‌های دیگری، چون انسان‌شناسی و مسیح‌شناسی به منظور ایجاد بسترهای لازم برای مباحث تاریخی، پرداخت شده‌اند. توجه به اهمیت جایگاه تاریخ در الهیات، از زمان حضور در دانشگاه هایدلبرگ در سال ۱۹۵۱ و تاثیر پذیری از مقالات کارل لویت^۶ در باب ریشه‌های کلامی فلسفه تاریخ جدید و نیز تفاسیر گرهارد فون راد^۷ از عهد عتیق آغاز شد. این تجربه، پانن برگ را به این نتیجه‌گیری رساند که تاریخ آن جنبه‌ای از جهان مورد تجربه انسانهاست که بنابر شهادت ایمان یهودی و مسیحی، حضور خداوند را آشکار می‌سازد (Pannenberg, 1981) و از دیگر سو، جامعترین افق ممکن برای مباحث الهیات مسیحی را ترسیم می‌کند؛ به گونه‌ای که تمامی پرسش و پاسخ‌های کلامی و مسائل مربوط به ارتباط خدا با بندگانش و کیفیت و ماهیت آینده، تنها در چارچوب تاریخ معنا پیدا می‌کند (Koch Kurt, 1984:55). این تلقی و فهم پانن برگ از تاریخ و مسأله انکشاف الهی^۱ یا همان وحی و

کواری، ترجمه سالکی، نشر امیرکبیر، ۷۸، ص ۵۴۲). راهی که بولتمان را به تفسیر مسیحیت نزدیک می‌کرد، آگزیستانسیالیسم بود. او نمی‌توانست درستی ایمان را با ابتدای آن بر حوادث تاریخی بپذیرد. او کوشید عناصر اسطوره‌ای و تاریخی کتاب مقدس را که در جستجوی ایمان است، به زبانی که به تفسیر وجود انسان می‌پردازد، بازگرداند (نک عیسی مسیح در مسیحیت معاصر، جان مک کواری، الهیات جدید مسیحی، ص ۴۵۹). او مخالف هر نوع عینیت دادن به ایمان به مسیح بود و لازم نمی‌دانست که باید شواهد الوهیت عیسی را در حوادث تاریخی جستجو کنیم. خدا دانستن عیسی اعتراف به یک واقعیت تاریخی نیست، بلکه باور به اهمیت او برای وجود ما انسان‌هاست (همان: ۴۵۹).

از سوی دیگر، پانن برگ و مولتمان^۵ در تقابل با متألهانی چون ترولتش و بولتمان که به تمایز قطعی میان حوادث تاریخی و ایمان نظر داشتند و با قبول نسبی‌گرایی در حوزه الهیات مسیحی که حاصل پذیرش روش نقادی تاریخی در مطالعه مسیحیت و کتاب مقدس است (ترولتش) و نفی مطلق انگاشتن گزاره‌های دینی مسیحی و تفسیر وجودی کتاب مقدس و بی‌ارتباط دانستن حوادث تاریخی با توجیه ایمان مسیحی (بولتمان)، عکس‌العمل نشان دادند، این دو بر وحدت بنیادین قلمرو ایمان و قلمرو ممکنات تاکید می‌کردند. البته، رهیافت این دو متأله به مسأله یاد شده یکسان نبود و هدف این مقاله نیز

6-Karl Loewith
7-Gerhard von Rad

5-Moltman

که مهمترین دستاویز پانن برگ در مباحث مربوط به الهیات تاریخی است.

پانن برگ در رویکرد تاریخی خود به الهیات، تاکید فراوانی نیز بر پیوند این مسأله با شخص عیسی مسیح و واقعه رستاخیز دارد. این تاکید به میزان زیادی متأثر از آراء کارل بارت،^{۱۰} متأله پرآوازه سوئسی است. بارت در فضایی به ارائه دیدگاه‌های خود پرداخت که سرخوردگی از الهیات لیبرال منسوب به شلایرماخر و پیروان او به اوج خود رسیده بود، چرا که به زعم برخی متفکران، شلایرماخر در حقیقت مسیحیت را تا حد تجربه‌ای دینی تنزل داده و آن را به موضوعی بشر محور- و نه خدا محور- تبدیل نموده بود. بارت به شدت به مقابله با این رویکرد پرداخت و معتقد بود با تاکید بر دیگر بودگی خدا، می‌توان از بند الهیات بشر محور لیبرالیسم رهایی یافت. بر این مبنا، مهمترین و اساسی‌ترین آموزه بارت در تمامی آثارش، ضرورت جدی گرفتن انکشاف نفس خداوند در عیسی مسیح (ع) است، اما تاکیدی که پانن برگ در لحاظ مقوله تاریخ در مواجهه با الهیات دارد، علاوه بر مقابله با آراء متفکرانی چون بولتمان و ترولتش، بنابر علل دیگری نیز هست. از جمله این علل و در مواجهه با دیدگاه‌های شلایرماخر، تلاش در جهت اثبات اعتباری بین الازدهانی و فراتر از ذهنیت انسانی، برای دین است که به زعم وی تاریخ بخوبی می‌تواند این اعتبار را ایجاد کند. بر این مبنا، اتکاء به اهمیت نقش

ارتباط این دو مقوله در اینکه تاریخ عرصه انکشاف نفس الهی است، به شدت متأثر از سنت ایده‌آلیسم آلمان، بویژه آراء فلسفی هگل در باب تاریخ تأثیر پذیرفته است. در سنت ایده‌آلیسم آلمان، وحی را بنابر زمینه‌های فکری متفکرانی، چون لسینگ^۸ و هردر^۹، انکشاف نفس خداوند می‌دانستند و مدعی بودند این انکشاف نفس، الزاماً هم تنها از طریق حقایق ماوراءالطبیعی چون روح القدس صورت نمی‌گیرد، بلکه به واسطه تاریخ و عقل تاریخی نیز قابل درک است (Seung Sung Oh, 2006: 129). هگل وارث این تفکر بود؛ در اندیشه وی، مقوله تاریخ و مسأله شناخت خداوند در ارتباط با یکدیگر قرار گرفتند؛ بدین نحو که به زعم هگل صورت معقول به تنهایی ضامنی استوار برای سیر تکامل تاریخ نبوده، بلکه خواست و مشیت خدای مسیحی نیز در آن دخیل است. بنابراین، از مهمترین راه‌های شناخت خدا از نظر وی، شناسایی او در پهنه تاریخ جهانی است و بر این مبنا، مسیحیت دینی است که ماهیت و ذات خدا را بر انسان آشکار کرده است و مسیحیان بدین ترتیب از رازهای خدا آگاه شده‌اند و بدینسان کلید تاریخ جهانی را نیز یافته‌اند، زیرا مشیت خدا و طرح آن را به طور قطعی شناخته‌اند (هگل گ. و. ۱۳۷۹: ۴۲-۴۶). بدین ترتیب، هگل با تفسیر خاص خود از تاریخ و پیوند آن با دیدگاه‌های مسیحی و مقوله انکشاف نفس خداوند، برداشت متفاوتی را در باب ماهیت تاریخ و ماهیت وحی و ارتباط این دو به دست داد

8-Edmund Lessing (1729-1781)

9-Johan Gottfried Herder (1744-1803)

10-Karl Barth

بر پیروی از آراء سنت ایده آلیسم آلمان، به ارائه شواهد متعددی از متون و نصوص عهد عتیق و عهد جدید پرداخته است و همزمان دیگر دیدگاه‌های موجود کلامی در این زمینه را نقد و بررسی کرده است که دیدگاه کارل بارت مبنی بر اهمیت نقش کلمه خدا در روند انکشاف نفس خداوند و همچنین دیدگاه معتقدان به انکشاف نفس مستقیم و بی واسطه خداوند از جمله آنهاست.

انتقاد از دیدگاه‌های مدرن فلسفه تاریخ، از دیگر ابعاد بررسی انتقادی پانن برگ است؛ به طوری که در این راستا درصدد ارائه قرائت و تفسیر نوینی از آنهاست؛ که به زعم وی با ماهیت و حقیقت تاریخ نیز هماهنگی و تطابق بیشتری دارد. از نظر وی مسأله محوری باور مسیحی در دوران معاصر با توجه به نقدهای تاریخی مطرحه در این دوران، این است که تاثیر خداوند در تاریخ و انکشاف نفس او در عیسی مسیح و نیز ارتباط این دو مسأله با یکدیگر را بتوان به نحوی با توجه به فضای حاکم بر تفکر مدرن قابل فهم نمود. در این راستا، پانن برگ معتقد است در دوران معاصر هیچ چیز نمی‌تواند بیش از مقوله تاریخ، ضامن حقانیت و واقعیت وجود خداوند و انکشاف نفس وی در عیسی مسیح باشد؛ هر چند تاریخ هم بدون تصور وجود خداوند فاقد انسجام و تداوم خواهد بود و ارتباطی متقابل در اینجا حاکم است. لذا پانن برگ الهیات مسیحی را در متن مباحث تاریخی مدرن قرار می‌دهد و با مواجهه‌ای انتقادی از منظر الهیات، به بررسی این آراء می‌پردازد (Kurt

(Koch, 1984: 117-118).

تاریخ در الهیات مسیحی برای پانن برگ، پناهگاه مهمی در جهت اثبات عینیت دین و فاصله گرفتن از آراء ذهنی محض در باب دین یا همان سوژکتیویسم دینی^{۱۱} است. مسأله دیگر، مواجهه با سنت هرمنوتیک رو به رشد و گسترش است که پانن برگ می‌کوشد تا در متن این سنت بدون درغلتیدن به نسبی‌گرایی و ذهنی‌گرایی، آگاهی تاریخی را بیش از پیش زنده نگه دارد و مورد تاکید قرار دهد. در این راستا، مقابله با قرائت‌های مطلقا سکولاریستی از تاریخ نیز از دیگر عوامل این تاکید به شمار می‌آید.

توجه به تاریخ در آثار پانن برگ از ابعاد متفاوتی نیز برخوردار است که شاید بتوان مهمترین ابعاد این بحث را اولاً اصرار بر ارتباط متقابل مباحث مربوط به ماهیت و محتوای تاریخ از طرفی و سنت دینی یهودی - مسیحی از سوی دیگر دانست. ارتباطی که ضرورتاً متقابل بوده، تصور یکی بدون دیگری محال است، چراکه این دو حوزه در اثبات بنیان‌های خود نیازمند یکدیگر هستند. بعد بسیار مهم دیگر که شاید بیشترین آوازه را هم برای پانن برگ در حوزه الهیات تاریخی به همراه داشته است، تاکید بر خصلت تاریخی وحی و انکشاف نفس خداوند در عیسی مسیح و واقعه رستاخیز است. از نظر پانن برگ، خداوند خود را به واسطه افعال و اعمال مهم و کلیدی، بویژه اعمالی که در تاریخ و زندگانی بنی اسرائیل و رستاخیز عیسی مسیح (ع) انجام داده است، آشکار می‌کند. وی در اثبات این دیدگاه خود، علاوه

از دیگر سو، مسأله تاریخ جهانی نیز اهمیت کلامی بسزایی برای پانن برگ دارد، چرا که در توجیه اعمال مهم و سرنوشت ساز خداوند در تاریخ به کار آمده، از آن طریق نیز شناخت غیر مستقیم او میسر می‌گردد. در اینجا به منظور آشنایی بیشتر با این مباحث، مراحل مختلف دیدگاه‌های پانن برگ در این خصوص را بررسی خواهیم کرد.

نسبت بین تاریخ و الهیات یهودی - مسیحی

پانن برگ همواره در مواجهه انتقادی با تفکر تاریخی مدرن در پی نشان دادن دلالت‌های ضمنی کلامی و دینی موجود در مفهوم تاریخ است تا بدین ترتیب تفکر وحیانی در الهیات را با تفکر تاریخی جدید وارد تعاملی انتقادی نماید. در این راستا، تلاش می‌کند تا عرصه متفاوتی از ارتباط بین تاریخ و الهیات را ترسیم نماید که قابل فهم برای عصر جدید باشد و از طرفی، با واقعیت نیز همخوانی داشته باشد. مقصود پانن برگ جدای از تشریح مفهوم مورد نظر خود از تاریخ، انتقاد از تفکر مدرن است، چراکه به زعم وی در تفکر جدید، انسان ضامن وحدت و عامل تعیین کننده در معنادگی به تاریخ معرفی شده است، در حالی که پانن برگ در انتقاد از این دیدگاه، خدامحور بودن تاریخ و در گرو امر متعال بودن وحدت آن را مطرح می‌کند (Kurt Koch, 1984: 64-66).

در راستای نیل به این تعامل دو جانبه، پانن برگ پس از توجه دادن به ابعاد متفاوتی از آراء کلامی و

اصول اعتقادی، با لحاظ این ابعاد، به بازخوانی آراء و دیدگاه‌های تاریخی می‌پردازد و سعی می‌کند این دو رویکرد را در ریشه‌ها و بنیادها، هماهنگ و منطبق معرفی نماید. به زعم وی، مهمترین عامل گمراهی تفکر تاریخی مدرن این است که از رویکرد یهودی - مسیحی که تاریخ انسانی را متأثر از الوهیت می‌داند، به مفهوم انسان به عنوان فاعلی مستقل و خود کفا در عرصه تاریخ، تعبیر کرده است. این در حالی است که طبق شواهد تاریخی، تجربه تغییرات تاریخی، همواره آگاهی انسان‌ها از افعال الهی را تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین، ارتباط ناگسستنی بین آگاهی از تغییرات تاریخ از سویی و آگاهی از افعال الهی از دیگر سو وجود دارد. بنابراین، تاریخ آگاهی راستین زمانی حاصل می‌شود که الوهیت را منشأ تغییرات نظم تاریخی و اجتماعی بدانیم (Pannenberg 1985 (pp 491-493). در تشریح این ادعای خود پانن برگ معتقد است، تاریخ در معنای حقیقی و راستین خود؛ یعنی تاریخ انضمامی که رخ داده و به وقوع پیوسته، نه مفاهیم انتزاعی و غیر واقعی چون تاریخ‌مندی وجود انسانی در فلسفه اگزیستانس که نخستین بار در مسیر سرنوشت قوم بنی اسرائیل و نحوه مواجهه آنان با خدای خود؛ یعنی یهوه، شکل گرفت. در این راستا، پانن برگ از مقایسه تفکر فلسفی یونانی و تفکر اسطوره‌ای با سنت یهودی - مسیحی استفاده کرده، چنین استدلال می‌کند که خدای بنی اسرائیل مرجع و مبدأ تاریخ آنان محسوب می‌شد؛ بدین نحو که به واسطه ایمان و اعتقاد به وعده‌های او، توجه به امور

بودن سرآغاز و سرانجام شکل گرفت؛ بدین معنا که جریان حیات، در روندی قرار دارد که آغازی داشته است و نهایتاً پایانی خواهد داشت و تاریخ گردونه‌ای بی انتها از وقایع ازلی و ابدی و جاودانه و همیشگی نیست. بدین ترتیب، این فرایند خطی به مدد آغاز و پایان، معنا و وحدت و کلیت نیز حاصل کرد؛ بدین شکل که این حوادث متعدد در طول این فرایند، صرفاً وقایع و حوادثی بی ارتباط و نسبی در قبال یکدیگر نبوده، بلکه همگی دارای معنا و وحدتی هستند که از سیر مشخصی آغاز گشته، به سرانجام مشخصی نیز منتهی خواهند شد. در نتیجه این تلقی، بنی اسرائیل وحدت و کلیت و نیز دینی بودن ماهیت و محتوای تاریخ را در سایه شناخت خداوند دریافتند؛ بدین ترتیب که در نتیجه مواجهه با خداوند و انتظار تحقق وعده‌های وی چشم به آینده دوختند و از آینده و اهمیت آن آگاه شدند و بر این مبنا زمان و سیر آن؛ یعنی تاریخ را به صورت خطی و دارای آغاز و پایان تجربه نمودند و از دیگر سو حوادث و وقایع موجود در این سیر را بنابر برخورداری از آغاز و پایان، معنادار، متحد و دارای کلیت یافتند. بنابراین، آگاهی از تاریخ و به تبع خود تاریخ، نه تنها نخستین بار در نتیجه مواجهه با خداوند حاصل شد و نتیجتاً مقوله‌ای ماهیتاً دینی است که بر این مبنا فرایندی متحد و یکپارچه نیز هست. اما سوال مهم در اینجا این است که آیا تاریخ چنانکه پانن برگ ادعا می‌کند، حقیقتاً فرایندی یکپارچه و یکدست است، به طوری که بتوان از مفهوم وحدت تاریخ سخن گفت و اینکه معنا و مفهوم این وحدت چیست؟ اهمیت این

حادث و نو و آینده اهمیت می‌یافت و بر این مبنا خداوند عامل تغییرات تاریخی و هدایت کننده این تغییرات به حساب می‌آمد، در حالی که تفکر اسطوره‌ای و فلسفی یونان باستان، به زمان اسطوره‌ای ابدی و نظم کیهانی جاودان قائل بود که در تضاد با آینده و امور نو و حادث قرار داشت. فکر فلسفی یونان به آنچه در آغاز وجود داشت معطوف نبود، بلکه آنچه همواره موجود خواهد بود را می‌جست، بنابراین طبیعت انسانی را نیز همواره امری ثابت و بلا تغییر می‌دانست.

درواقع، تفکر اسطوره‌ای با تاکید بر زمان ازلی و فلسفه یونانی با تاکید بر آنچه جهانی و غیر قابل تغییر است، خود را از نگرانی در باب آینده نامعلوم و تغییرات تاریخی غیر قابل پیش بینی، ایمن نموده بود و بر این مبنا تغییرات تاریخی را نیز بی اهمیت می‌دانست. در نتیجه این تفکر بود که ارسطو معتقد بود، علم تاریخ نمی‌تواند وجود داشته باشد. اینجاست که تفاوت دیدگاه یهودی- مسیحی در باب انسان و سرنوشت او از تفکر اسطوره‌ای و فلسفه یونان را می‌توانیم مشاهده کنیم، زیرا این درحالی است که در سنت یهودی- مسیحی تمام زمان‌ها و واقعیت در پرتو آینده معنادار می‌گردند (به واسطه اهمیت وعده‌های الهی) و بر مبنای همین آینده است که گذشته و حال نیز معنای حقیقی خود را می‌یابند. از این جهت است که روایت‌های کتاب مقدس دلالت بر آینده دارند. بر مبنای این خصلت حادث بودن، و اهمیت داشتن آینده بود که تلقی نوینی از زمان و سرنوشت به مفهوم تاریخی، شامل فرایند خطی با دارا

جامعی را شکل بخشید، زیرا فقط در افق آن چارچوب جامع است که گذشته و حال در تقابل با یکدیگر و در یکتایی و تفاوت تاریخی خاص خود حفظ می‌گردند. نحوه حفظ آنها به صورتی است که هر دو به منزله مواردی خاص در کلیت واحد یک زمینه تاریخی ادغام می‌شوند، به طوری که هر دو را در بر می‌گیرد (دیوید ک. هوی، ۱۳۸۵: ۳۶۳).

تاکید پانن برگ بر مقوله تاریخ جهانی تا بدان جا پیش می‌رود که اصولاً مقوله تاریخ را در چارچوب تاریخ جهانی فهم می‌کند. بنابر تفکر حاکم بر تاریخ جهانی معنای راستین تاریخ در گرو پایان آن است و حوادث جزئی و منفرد، معنا و مفهوم خود را بر پایه وحدت و کلیت تاریخ که آن نیز در گرو پایان تاریخ است، حاصل می‌کنند. از آنجا که انسان‌ها به خودی خود موجوداتی متناهی هستند و چه بسا قادر به حصول آگاهی از پایان تاریخ نیستند، پانن برگ از "مفهوم پیشگویی یا پیش بینی"^{۱۲} هگل در چارچوبی تاریخی-اجتماعی استفاده می‌کند و انکشاف نفس الهی در عیسی را به عنوان پیش بینی از پایان تاریخ معرفی می‌کند. بنابراین، فهم وی از تاریخ جهانی نیز نسبت نزدیکی با فهم وی از وحی و مسأله انکشاف نفس خداوند در عیسی مسیح پیدا می‌کند (Seung Sung Oh, 2006: 129).

مسأله دیگری که در این میان باید بدان پرداخت و از اهمیت بسزایی نزد پانن برگ به عنوان یک متأله مسیحی برخوردار است، نحوه ارتباط و تداوم سنت

پرسش، بویژه با لحاظ بسیاری از رویکردهای تاریخی جدید که تاریخ را فاقد وحدت و کلیت می‌دانند و حتی بعضاً آن را روندی آکنده از تضادها و تنش‌ها و وقایع بی حساب و کتاب ترسیم می‌نمایند، بیشتر خود را نشان می‌دهد. در پاسخ به این سوال و در این مرحله است که پانن برگ به منظور استحکام موضع خود در باب وحدت و معناداری تاریخ، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های فلسفی هگل در باب تاریخ، اهمیت و ضرورت قائل بودن به وجود یک تاریخ جهانی و عام را مطرح می‌کند که به زعم وی مهمترین عامل معنادار شدن تاریخ است، به طوری که بدون آن تاریخ فاقد معنا و مفهوم و صرفاً مجموعه‌ای از حوادث نسبی و بی ارتباط با یکدیگر خواهد بود (Kurt Koch, 1984: 65).

پانن برگ در حالی مسأله تاریخ جهانی را مطرح می‌کند که این مفهوم در میان مورخان، چندان محبوب و رایج نیست و از دید آنان تاریخ جهانی بیشتر قلمروی مناسب نظریه بافی است تا تحقیق تاریخی. اما در تقابل با این نظر، پانن برگ بر آن است که همه احکام و داوری‌های مورخان درباره معنا و اهمیت وقایع، مبتنی بر مفروضاتی هر چند ابتدایی و مبهم در باب معنا و مقصود کل تاریخ بشری است بنابراین، به اعتقاد او هر مورخی خواسته و ناخواسته یک متاله سری (آلن گالووی: ص ۴۵) و قائل به وجود نوعی تاریخ جهانی است، چراکه به زعم وی تنها آن تصور از روند تاریخ که گذشته را با وضعیت حال و افق آینده متصل سازد، می‌تواند افق

"تاریخ انتقال سنت"^{۱۳} را برای رساندن معنای مورد نظر خود به کار می‌برد، چراکه این مفهوم توصیف روشنتری از فرایند دگرگونی تاریخی سنت به دست می‌دهد؛ فرایندی که طی آن معنای واقعه‌ای خاص که به منزله وعده تجربه شده است، غالباً در جریان تحول و بسط تاریخی آن واقعه به شکلی دگرگون می‌شود که اکنون تفسیر معنای وعده از خلال و به میانجی تحقق آن صورت می‌پذیرد (آلن گالووی: ۴۲) و بر همین مبناست که ارتباط بین عهد عتیق و جدید نیز روشن می‌شود؛ بدین ترتیب که عیسی را تنها در سایه وعده‌های عهد عتیق می‌توان همان انکشاف الهی تلقی نمود (Kurt Koch, 1984:79).

وحی به مثابه انکشاف نفس خداوند

همان طور که پیش از این خاطر نشان شد، از ابعاد بسیار مهم مباحث پانن برگ در باب ارتباط تاریخ و آراء کلامی، مسأله وحی و بررسی ماهیت و ارتباط آن با مقوله تاریخ است. به زعم پانن برگ، امروزه الهیات پروتستان تلاش می‌کند تا ویژگی اصلی خود را در نوعی الهیات وحیانی نمایش دهد و خود را از هرگونه گرایشهای مبتنی بر الهیات طبیعی و غیر مسیح شناختی جدا کند. این رویکرد میراث نزاع آلبرشت ریچل^{۱۴} بر سر اهمیت جایگاه عیسی مسیح و واقعه رستاخیز و مکاشفه وی در هرگونه تفکر و تأملی در باب خداوند در مقابله با متافیزیک یونانی است؛ رویکردی که بعدها بارت را نیز به

یهودی در آراء مسیحی و شخص عیسی مسیح و مسأله ماهیت پایان تاریخ است. در مواجهه با این مسأله پانن برگ بر اهمیت پس زمینه‌های معادشناختی و انتظارات آخرالزمانی در تفکر یهود، همزمان با دوران حیات عیسی نصرانی تأکید می‌کند. زمینه‌ای که به خوبی می‌تواند ماهیت و محتوای دعاوی و اظهارات عیسی، بویژه شارحان اولیه روایت حیات، مرگ و نهایتاً رستاخیز وی را توجیه کند. پانن برگ در این خصوص معتقد است که بشارت های عیسی مبنی بر نزدیک بودن ملکوت خداوند کاملاً هماهنگ با زمینه‌های انتظارات آخرالزمانی تفکر یهودیان در آن زمان بود که این خود نه تنها صدق دعاوی عیسی را نمایان می‌سازد که برآورده شدن انتظارات یهودیان و صدق دعاوی یهوه را نیز به همراه دارد و بنابراین، ارتباطی متقابل بین دو سنت برقرار است. از دیگر سو، عیسی با طرح آشکار شدن ماهیت سرنوشت همه انسان ها اعم از یهودی و غیر یهودی در زمان قضاوت نهایی به هنگام پایان تاریخ، از چارچوب سنت یهودی فراتر رفت و نهایتاً در نتیجه واقعه رستاخیز، صدق دعاوی خود را بر همگان روشن ساخت و بدین ترتیب، همه از ماهیت و کیفیت پایان تاریخ که عیسی آن را پیشتر تجربه نمود، آگاه شدند. بر این مبنای و در نتیجه واقعه رستاخیز، عیسی به طور ابدی، هم با الوهیت و هم با انسان ها پیوند خورد، به طوری که همگان نیز برای نیل به رستگاری و سعادت باید در پیوند با او قرار بگیرند. بنابراین، از نظر پانن برگ تاریخ سنت یهودی-مسیحی واقعه‌ای است بین وعده و تحقق که پانن برگ اصطلاح خاص

13-Uberlieferungsgeschichte

14-Albrecht Rischel

مکاشفه در پی انکشاف نفس خود و آشکار نمودن خود است. مسأله انکشاف نفس خداوند، مسأله‌ای اساسی و از اصول بنیادین باور به خدا و حقیقت الهی است. پانن برگ در مجموعه "وحی به مثابه تاریخ"^{۱۵} تلاش کرده است به واسطه نقد معانی و تعبیر موجود از مفهوم انکشاف نفس الهی، ارتباط آن را با تاریخ و آموزه‌های معاد شناختی نشان دهد (Kurt, Koch, 1984: 69-70).

از نظر پانن برگ این تعبیر را به نحوی می‌توان میراث سنت ایده آلیسم آلمان دانست که تلاشی بود در جهت بازسازی مجدد مفهوم وحی پس از حملات ویرانگر نهضت روشنگری به قرائت سنتی آن. در این سیر، هگل برای نخستین بار مفهوم وحی را با عنوان انکشاف نفس امر مطلق به کار برد. این تعبیر با واسطه تأکید بر نقش انحصاری خداوند در فرایند مکاشفه و نیز نشان دادن اینکه تنها در نتیجه قدرت اوست که وحی محقق می‌گردد، صورت گرفت. بارت در این راستا معتقد بود، تنها یک وحی حقیقی در کار است که همان انکشاف نفس الهی در عیسی مسیح بوده است و اگر قائل به تعدد وحی و مکاشفات مختلف باشیم، اعتبار و صحت تمام آنها را زیر سوال برده‌ایم. بنابراین، عده‌ای قائل به تعدد مکاشفات و عده‌ای نیز قائل به انحصاری بودن آن در وقایع یا فرایندهای خاص هستند. در بین انحصارگرایان یا معتقدان به انحصار وحی در وقایع خاص، دو رویکرد اصلی به چشم می‌خورد: یکی

شدت تحت تأثیر قرار داد و تأثیر بسزایی در الهیات کلمه خدای وی گذاشت. بنابراین، اصطلاح مکاشفه یا وحی به اصطلاحی کلیدی در آراء و مباحث کلامی اخیر مبدل گشته است، اما هنگامی که به جستجوی معنای اصطلاح مکاشفه یا وحی برمی‌آییم، با تعبیر و معانی متفاوتی روبه‌رو می‌شویم، از جمله تجلی، الهام، انکشاف فعل یا انکشاف کلمه، مکاشفه ازلی و ... لذا یافتن معنایی مشخص برای اصطلاح وحی کاری بسیار مشکل است، زیرا اولاً آنقدر کاربرد آن در مباحث کلامی افزایش یافته و معمول شده است که عمدتاً آن را بدون مشخص کردن معنا، استفاده می‌کنند و ثانیاً در متون مقدس هم معنای دقیق و مشخصی برای آن ذکر نشده است. از طرفی، بررسی تاریخی در خور توجهی نیز از سیر تحولات این اصطلاح به عمل نیامده است (Pannenberg, 1970: 22) و از طرف دیگر، به زعم برخی از متفکران نمی‌توان فرایند وحی یا مکاشفه را تنها در انحصار تاریخ بنی اسرائیل و محدود به آن دانست، بلکه در طبیعت و به عنوان عنصر اصلی و کلیدی بسیاری از تجارب دینی متنوع نیز قابل شناسایی است. در مقابل این دیدگاه پلورالیستی و تکثرگرایانه، برخی از متفکران معتقدند که وحی حقیقی و راستین تنها منحصر به انکشاف نفس خداوند در شخص عیسی مسیح است. علی‌رغم این اختلاف نظرها و آراء، اجماع همگانی نیز به چشم می‌خورد؛ مبنی بر اینکه وحی یا مکاشفه در واقع همان انکشاف نفس الهی است؛ بدین معنا که خداوند در فرایند وحی یا

افعال یهوه در تاریخ، شامل یک سری وعده و وعیدهایی در آغاز و نهایتاً تحقق آنان در پایان تاریخ خواهد بود که این تحقق نهایی اهمیت شگرفی در اثبات حقانیت خداوندی یهوه خواهد داشت. بنابراین، در تک تک وقایع و حوادث این تاریخ طولانی و با تحقق وعده‌ها در پایان آن است که حقانیت خداوندی یهوه نیز به اثبات خواهد رسید. لذا تنها در سایه کلیت وقایع است که یهوه کاملاً متجلی خواهد شد و تنها در پایان این وقایع و حوادث است که می‌تواند به عنوان خدای واحد و یگانه ظاهر شود. به زعم پانن برگ، چنین رویکردی از تاریخ، فلسفه تاریخ مغرب زمین تا زمان هگل و مارکس را نیز رقم زده است؛ بدین ترتیب که هر دو متفکر، تاریخ را بر مبنای پایان آن تحلیل و بررسی کرده‌اند.

مسئله مهم دیگری که پانن برگ بنابر شواهد کتاب مقدس به آن توجه می‌دهد، این است که بر خلاف تجلی‌های خاص خداوند، ظهور و تجلی تاریخی در قالب افعال و اعمال خداوند، برای همگان قابل رویت است و از خصلتی جهانشمول برخوردار است. اغلب تصور می‌شود که انکشاف الهی، پدیده‌ای خارق العاده است که با چشمان طبیعی نمی‌توان آن را رویت نمود، در حالی که انکشاف خدای کتاب مقدس در قالب اعمال و افعالش به هیچ وجه امری سری و خارق العاده نیست (-Pannenberg, 1970: 95).

البته، اینکه فرایند انکشاف، مقوله‌ای غیر طبیعی نیست، بدین معنا نیست که انسان‌ها به تنهایی و صرفاً با اتکا به قوای خود قادر به درک و فهم آن هستند. در واقع مسئله بدین کیفیت است که واقعه

معتقدان به ظهور و بروز مستقیم قدرت الهی به واسطه آثار الهی که ریشه در آراء شلینگ دارد و رویکرد دوم شامل معتقدان به ظهور غیر مستقیم خداوند به واسطه آثار و تبعات افعال و اعمال الهی (Pannenberg, 1970:7-11).

از نظر پانن برگ، تنها روش صحیح در بررسی ماهیت مقوله انکشاف نفس الهی، مراجعه به شواهد و نصوص کتاب مقدس است. بر این مبنای به زعم وی، بنابر شواهد کتاب مقدس، انکشاف نفس خداوند به طور مستقیم نبوده، بلکه به شکل غیرمستقیم و در قالب افعال و اعمال تاریخی صورت گرفته است. در توضیح این مطلب به زعم پانن برگ، بنابر شواهد عهد عتیق در سفر خروج، بنی اسرائیل بر این باور بودند که یهوه با افعال و اعمال تاریخی، خود را آشکار می‌سازد، چراکه برای نشان دادن قدرت و عظمت خود به فراعنه مصر و نیز قوم بنی اسرائیل می‌بایست معجزات خود را در قالب وقایع عینی آشکار می‌نمود. در واقع، اعتقاد و باور بنی اسرائیل هم در نتیجه این اعمال قدرت در افعال تاریخی محقق گشت. این سنت در مسیحیت با رستاخیز عیسی مسیح تداوم یافت. بنابراین، در سنت مسیحی نیز انکشاف نفس خداوند غیر مستقیم و به واسطه عیسی مسیح صورت گرفته است (-Pannenberg, 1970:91).

از دیگر سو، بنابر شواهد کتاب مقدس، انکشاف نفس الهی در پایان تاریخ محقق خواهد شد و این امر نیز ارتباط تنگاتنگی با خصلت غیر مستقیم بودن آن دارد؛ بدین ترتیب که بنابر سنت بنی اسرائیل اعمال و

به وقوع نیز پیوسته است؛ بدین ترتیب که با رستاخیز عیسی از میان مردگان، سرنوشت انسان‌ها پیش بینی و تضمین شده است. از طرفی، کلیت تاریخ نیز تنها با در نظر گرفتن پایان آن قابل فهم است و نیز در صورتی که پایان تاریخ را آنچه بر عیسی مسیح از پیش رخ داده است، بدانیم. البته، مطالب گفته شده بدین معنا نیست که تاریخ پس از مسیحیت متوقف خواهد شد، بلکه تاریخ ادامه دارد، اما باید تمامی وقایع تاریخی را در پیوند با قرائت مسیحی از تاریخ فهم نمود. با این حال روایت، مسیحیت از انکشاف نفس خداوند در تداوم با تاریخ بنی اسرائیل قابل فهم است. همچنین توجیه انکشاف نفس الهی برای غیر یهودیان نیز به واسطه تجلی معاد شناسانه و همگانی خداوند در عیسی مسیح صورت می‌گیرد. بنابراین، این دو سنت در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند، به طوری که هیچ یک بدون دیگری معنای راستین و تحقق نهایی خود را تجربه و فهم نخواهد کرد (Pannenberg, 1970: 100-111).

بنابراین، به زعم پانن برگ در هیچ جای کتاب مقدس نامی از انکشاف نفس مستقیم و بی واسطه الهی سخن به میان نیامده است، بلکه همواره خداوند، چیزی یا کسی را آشکار می‌کند، نه خود را؛ حتی مواردی چون اعلام قوانین از سوی یهوه در کوه سینا و یا رستاخیز مسیح را هم نمی‌توان به عنوان انکشاف نفس مستقیم و بی واسطه خداوند محسوب کرد، چراکه اینها پیامد و نتیجه عمل انکشاف به حساب می‌آیند، نه خود آن. در واقع، با کمی دقت و تأمل

انکشاف و پیام‌هایی که در بر دارد، انسان‌ها را به شناختی رهنمون می‌سازد که متعلق به خود آنان و از جانب خودشان نیست، اما اگر واقعی پنداشته شود و بخشی از فرایند تاریخی تلقی گردد، در قالب زبان حقایق مسلم به سخن در خواهد آمد. بنابراین، این مسأله فراتر از درک و فهم انسان‌ها و شناخت متعارف آنان نیست، بلکه در طی آن انسان‌ها به مرتبه و درجه‌ای از شناخت می‌رسند که آنها را قادر می‌سازد بدرستی این واقعیت را رویت کنند. بر این اساس، نمی‌توان گفت باید از ابتدا ایمان داشت، چراکه ایمان فرایندی است که باید حاصل شود. نکته کلیدی دیگر در این راستا، طبق شواهد کتاب مقدس، این است که انکشاف نفس نهایی خداوند، نه در تاریخ بنی اسرائیل که در عیسی نصرانی به وقوع پیوسته است، چراکه دربرگیرنده پایان تمامی رخدادها و وقایع خواهد بود و از دیگر سو، بنابر تاریخ بنی اسرائیل، یهوه خداوندی خود را بر تمامی انسان‌ها عرضه نمود، بلکه خود را تنها خدای بنی اسرائیل معرفی کرد. از طرفی، اثبات صحت وعده‌های یهوه که از ملزومات اثبات حقانیت خداوندی او نیز محسوب می‌شود، تنها در پایان تمامی وقایع و حوادث رخ داده، مشخص خواهد شد. پایان وقایع هم لزوماً باید در پایان تاریخ باشد و پایان تاریخ هم صرفاً در گرو باور معادشناختی است که این باور هم به بهترین نحو با وجود عیسی مسیح قابل درک است، چراکه به شهادت عهد جدید، در روایت عیسی مسیح آمده است که پایان تاریخ نه تنها پیش بینی شده، که

ساختگی و مجعول است. در هر جایی هم که به طور انسان وار از اعضا و جوارح الهی سخن به میان آمده، بلافاصله اشاره به قدرت یا امدادسانی یا خشم او شده است که باز می‌توان مشاهده نمود که این اشارات نیز به افعال و اعمال الهی ناظرند (Pannenberg, 1970: 16-27). در مواضعی هم که به طور مستقیم خداوند خود را به عنوان یهوه معرفی می‌کند، هدف صرفاً شناساندن خود است و اشاره به سابقه و هویت خود و اینکه همان خداوند ابراهیم و یعقوب است (Pannenberg, 1970: 33).

بر این مبنا در عهد عتیق نیز یهوه خود را با دستاویز قرار دادن شرایط و موقعیت‌هایی به منصفه ظهور می‌رساند و این ظهور و بروز همواره با محل و مکان خاصی آمیخته است و در هیچ جا سخن از تجلی ذات یا تئوفانی^{۱۶} نیست، بلکه همواره صحبت از وعده‌های الهی در میان است. بنابراین، می‌توان آن را بیشتر با افعال و اعمال خداوند مربوط دانست، تا ظهور و بروز و تجلی مستقیم و بی واسطه الهی. مطلب مهم دیگر هم اینکه اصطلاح کلمه خدا هم که دستاویز الهیات دیالکتیکی بارت قرار گرفته است، در هیچ جای انجیل به معنای انکشاف نفس مستقیم خداوند به کار نرفته است و هر جا هم چنین تعبیری به کار رفته، قطعاً تحت تاثیر تفکر گنوسی بوده است (pannenberg, 1970: 12-14).

به زعم پانن برگ، کلمه حکم مقدمه و پیشگویی انکشاف نفس را دارد؛ بدین معنا که همچون انکشاف

متوجه خواهیم شد که صحبت از نوعی انکشاف نفس غیر مستقیم به واسطه افعال و اعمال خداوند در ظرف تاریخ است (Pannenberg, 1970: 15).

از دیگر سو، اگر وحی را انکشاف نفس مستقیم خداوند بدانیم، محتوای آن خود خدا خواهد بود، در صورتی که انکشاف نفس غیر مستقیم خود خدا را در بر ندارد، بلکه هرگونه فعل و عمل الهی می‌تواند بازگویی وجود او و کیفیت اعمال او باشد. اما انتقادی به این دیدگاه وارد است، مبنی بر اینکه اگر قرار باشد هرگونه فعل و عمل الهی را وحی تلقی کنیم، نتیجه این می‌شود که گونه‌های بسیاری وحی در روند تاریخ و همچنین در طبیعت خواهیم داشت و معنای انحصاری انکشاف نفس خداوند از بین می‌رود. در پاسخ به این انتقاد، پانن برگ توضیح می‌دهد که این مشکل عمدتاً از آنجا ناشی می‌شود که کلیت تاریخ یا به تعبیر هگل، تاریخ جهانی را زمینه انکشاف نفس غیر مستقیم الهی تلقی کنیم که این گونه تلقی، خصلت انحصاری و بی‌همتایی روایت عیسی مسیح را به عنوان معنای راستین و حقیقی انکشاف نفس الهی خدشه دار می‌سازد. بنابراین، مسأله انکشاف نفس غیر مستقیم به واسطه تاثیر خداوند در روند تاریخ را باید با لحاظ مشخصه انحصاری وحی در عیسی مسیح، مورد توجه قرار داد، چراکه انکشاف نفس حقیقی خداوند پهنه تاریخ جهانی نبوده است، بلکه مشخصاً در مواجهه قوم بنی اسرائیل با یهوه آغاز گشته و در روایت عیسی مسیح تداوم داشته و به پایان رسیده است. از دیگر سو، اینکه گفته می‌شود خداوند خود را ظاهر می‌کند نیز تفسیری کاملاً

تفسیر، چونان تقلیل تاریخ انضمامی به تاریخمندی وجود انسانی در فلسفه وجودی گوگارتن^{۱۹} و بولتمان است و بیشتر به تفکر اسطوره‌ای شباهت دارد تا تاریخ انضمامی و واقعی. پانن برگ در این خصوص تلاش می‌کند، با ارائه تفسیری هرمنوتیکی از مسأله انکشاف الهی یا وحی متناسب با تفکر تاریخی مدرن، از الهیات مبتنی بر تاریخ رستگاری به الهیات تاریخی روی آورد (Kurt Koch, 1984: 57-60).

همچنین پانن برگ بر خلاف برخی از متالهین، قائل به جدایی بین تاریخ رستگاری و تاریخ جهانی نیست و آن را عرصه‌ای خاص و ویژه از تاریخ جهانی نمی‌داند و بر خلاف متفکران سکولار معتقد است، اعتقاد به تاریخ رستگاری، نه تنها نوعی فرافکنی دینی از تاریخ جهانی نیست، که عمیقترین و بنیادی‌ترین مضمون و معنای درونی تاریخ جهانی در گرو تاریخ رستگاری است، به طوری که تاریخ تنها در سایه تاریخ رستگاری قابل فهم و معنادار است و آنچه در روند تاریخ بر انسان‌ها خواهد گذشت را تنها از زبان دین و حیات دینی می‌توان پیش بینی نمود. بنابراین قرائت، می‌توان ادیان را بازگوکننده کیفیت روند رستگاری تاریخ حیات انسان‌ها دانست که این مسأله از سوی دیگر بدین معناست که شناخت و تجربه روند رستگاری تنها در روند تاریخ قابل حصول است. بنابراین، ارتباط متقابلی بین شناخت روند رستگاری و آگاهی از تاریخ وجود دارد. از طرف دیگر، تاریخمندی فرایند رستگاری نیز

نفس، آموزه کلمه را نیز نباید خارج از چارچوب افعال و اعمال تاریخی خداوند که ریشه در کتاب مقدس دارد، فهم نمود (Kurt Koch, 1984: 77-78). از دیگر سو، از آنجا که غالباً روشن نیست منظور بارت از کلمه الهی همان متون مقدس است یا شخص دوم تثلیث یا کلام و عطا یا هر سه آنها، چنین تصویری در برابر انتقادهای عصر روشنگری آسیب پذیر خواهد بود (آلن گالوی: ۳۶). مسأله مهم دیگری که پانن برگ در مسیر معرفی دیدگاه مورد نظر خود از ماهیت وحی به انتقاد و مبارزه با آن پرداخته است، مفهوم تاریخ مقدس یا تاریخ رستگاری^{۱۷} از واقعه انکشاف الهی و ارتباط دادن آن با عرصه‌ای خاص از تاریخ است. طرح این مفهوم راه حلی بود که متالهین تلاش کردند به واسطه آن، آموزه جوهری مسیحیت را با تفکر تاریخی مدرن پیوند بزنند و خاطر نشان سازند که باور مسیحی، باوری معمولی و عادی نیست، بلکه بر تاریخ و واقعیت تاریخی استوار است. مقصود از تاریخ رستگاری، تاریخ روایت افعال و اعمال خداوند است؛ افعالی که بنابر طرح کلی و علم پیشین الهی از ازل تا ابد جریان خواهد داشت. در این راستا، تفسیرهای متعددی از ماهیت و محتوای تاریخ رستگاری ارائه شده است. برای مثال، کارل بارت با تاکید بر نقش کلمه، آن را نوعی تاریخ ازلی^{۱۸} یا تاریخ آغازین می‌داند که از باقی تاریخ جداست و درک معنای آن فقط با تکیه بر ایمان ممکن می‌شود، نه از طریق تاریخ انتقادی. از نظر پانن برگ این

در سنت دینی حاصل شده و کیفیت ابتدا، انتها، اتحاد و معناداری آن نیز در این سنت بازگو شده است. لذا تاریخ و دین ارتباط ناگسستنی با یکدیگر دارند. این استدلال نکته کلیدی مباحث پانن برگ در باب ارتباط میان الهیات و تاریخ است و تمام تلاش وی در این حوزه، معطوف اثبات این مسأله است. بررسی اینکه در اثبات این مسأله چقدر موفق بوده است و چه کاستی‌ها و نقاط ضعفی در آراء وی به چشم می‌خورد و چه انتقاداتی به این رویکرد شده است، خود مجال مستقلی می‌طلبد، چراکه هدف این نوشته صرفاً تشریح این آراء بوده است. با این حال، باید توجه داشت که آراء پانن برگ در این خصوص و پیش فرض‌هایی که در استدلال‌های خود لحاظ نموده است، صرفاً محدود به مباحث مطروحه در این مقال نیست و پیش زمینه‌های بسیاری از این مباحث را باید در حوزه‌های دیگری از آراء وی چون انسان‌شناسی و مسیح‌شناسی جستجو کرد. آنچه در ارتباط با این نوشته قابل توجه است، کیفیت مواجهه منحصر به فرد و قابل تأمل پانن برگ با یکی از مهمترین مسائل الهیات مسیحی معاصر است؛ مواجهه‌ای که تأثیرات مهمی بر این مباحث داشته است و مطمئناً خواهد داشت و پرداختن به این مباحث، آشنایی با آراء پانن برگ را نیز می‌طلبد. این ضرورت با توجه به مراودات و تبادلاتی که پانن برگ با مباحث هرمنوتیک، بویژه آراء گادامر داشته است نیز بیش از پیش نمایان می‌شود.

تنها در قالب تجلی خداوند در عیسی مسیح فهمیده می‌شود که این مطلب از دیگر سو نشان دهنده این واقعیت است که تجلی نهایی خداوند در قالب تاریخ زندگی و رستاخیز عیسی مسیح صورت می‌پذیرد و این دو مقوله پیوند متقابل و ناگسستنی با یکدیگر دارند (Kurt Koch, 1984: 93-97).

نتیجه‌گیری

پانن برگ در شرایطی بر اهمیت نقش تاریخ در الهیات تأکید می‌کند که نه تنها نقدهای تاریخی جدی و مهلکی بر پیکره الهیات مسیحی وارد شده و بسیاری از متالهان را به فکر جایگزینی برای بنیان تاریخی دین انداخته است که رویکردهای تاریخی نیز در تعریف بنیان‌های خود، از دین و الهیات فاصله زیادی گرفته‌اند. پانن برگ نه تنها به مقابله با این دو رویکرد حاکم بر زمانه خود می‌پردازد که بیش از پیش تلاش می‌کند تاریخ و الهیات را با یکدیگر آشتی داده، حتی وابسته به یکدیگر نشان دهد. این رسالت را پانن برگ بنابر قرائت خاصی از ماهیت و محتوای تاریخ از سویی و ماهیت سنت یهودی-مسیحی از دیگر سو و ارتباط این دو مقوله با یکدیگر پیگیری می‌کند. از نظر پانن برگ، تاریخ لزوماً فرایندی خطی، دارای آغاز و پایان، متحد و معنادار است؛ به طوری که بدون حضور این عناصر، تاریخی نیز وجود نخواهد داشت. این ویژگی‌ها نیز برای نخستین بار در تجربه سنت یهودی-مسیحی از زمان درک شدند. بنابراین، تاریخ آگاهی به معنای حقیقی، نخستین بار

Perspective, The Westminster press Philadelphia, Translated by Matthew J.O Connel.

- 10- Seung Sung Oh, (2006) **Critical Reflection on Wolfhart Pannenberg's Hermeneutics and Theology of history**, Frankfort university.
- 11- Wolfhart Pannenberg, **Jesus, God and Man**,
- 12- Wolfhart Pannenberg, (1963) **Offenbarung als Geschichte**, Gottingen.
- 13- Kurt Koch, (1984) **Der Gott der Geschichte**, Tubingen.

پی‌نوشت‌ها

۱- **Offenbarung** ترجمه آلمانی اصطلاح revelation در زبان انگلیسی است. اینکه این اصطلاح را می‌توان معادل اصطلاح "وحی" بکاربرد یا نه همواره مسئله مهمی در ترجمه متون مسیحی به فارسی بوده است. بنظر می‌رسد بهترین راه بمنظور حفظ فرایند ترجمه روان، استفاده از اصطلاح وحی در کنار مکاشفه یا انکشاف نفس الهی باشد با اینحال باید تفاوت زمینه مسیحی و اسلامی آن را مد نظر داشت.

منابع

۱- مک کواری، جان. (۱۳۷۸). **تفکر دینی در قرن**

بیستم، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: امیرکبیر.

۲- مک گراث، آلستر. (۱۳۸۴). **درسنامه الهیات**

مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، قم: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

۳- لین، تونی. (۱۳۸۶). **تاریخ تفکر مسیحی**، ترجمه

روبرت آسریان، تهران: انتشارات فرزانه.

۴- گالوی آلن و پانن برگ. (بی تا). **الهیات تاریخی**،

ترجمه مراد فرهادپور، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۵- هوی، دیوید.ک. (۱۳۸۵). **حلقه انتقادی**، ترجمه

مراد فرهادپور، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

۶- هگل گ. و. (۱۳۷۹). **عقل در تاریخ**، ترجمه

حمید عنایت، تهران: انتشارات شفیعی.

7- Hetzel Peter, (1999) **Wolfhart Pannenberg**,

8- Wolfhart Pannenberg, (1981) **Gods Presence in History**, Christian Century,

9- Wolfhart Pannenberg, (1985) **Anthropology in Theological**